مجلهٔ
ایران‌شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

پائیز ۱۳۶۸ (۱۹۸۹م)
سال اول، شمارهٔ ۳

آذربایجان کجاست؟

امسال، در مدارس شوروی از دو درس تاریخ و علوم اجتماعی امتحان نهائی بعمل نخواهد آمد، زیرا در چند دههٔ گذشته، تاریخ آن کشور بصورت کاملاً تحریف شده‌ای در کتابهای درسی مورد بحث قرار گرفته است.

روزنامهٔ ایزوستیا*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دربارهٔ آذربایجان و موقعیت خاص و استثنائی آن، بویژه، در گذشته، از نظر همسایگی با دولتهای عثمانی و روسیهٔ تزاری، و سپس با جانشینان این دو دولت: ترکیه و اتحاد جماهیر شوروی، و عواقب مترتب بر این مجاورت مطالب گفتنی بسیار است. دولت عثمانی که مقارن با تشکیل سلسلهٔ صفویه به اوج قدرت خود رسیده بود و با تکیه بر مذهب تسنن داعیهٔ خلافت مسلمانان جهان را داشت، وجود یک دولت نیرومند شیعی مذهب را در همسایگی خود برنمی‌تافت. پس،از آغاز سلطنت شاه اسماعیل اول بخصوص تا دوران نادرشاه، درمدتی در حدود ۲۵۰ سال می کوشید تا با لشکرکشیهای پی درپی به ایران، آذربایجان و سرزمینهای واقع در شمال و جنوب این ایالت را ضمیمهٔ قلمرو خود سازد و اگر کاردانی پادشاهانی چون شاه عباس اول و نادرشاه و دلاوری سپاهیان ایران

نمی‌بود، بیقین آن دولت در چند قرن پیش حداقل آذربایجان را به خاک خود ملحق ساخته بود. ایران در اواخر دورهٔ صفویه هنوز گرفتار تجاوزات دولت عثمانی بود که روسیهٔ تزاری نیز برای رسیدن به آبهای گرم نخست سواحل دریای خزر را از دربند تا استراباد اشغال کرد و سپس بمرور قسمتهایی از قفقاز را بتصرف خود درآورد، و آن گاه در دوران سلطنت فتحعلی شاه قاجار به سراغ بقیهٔ اراضی واقع در شمال رود ارس آمد و در جنگهایی که به قراردادهای گلستان (١٢٢٨ هـ.ق./ ١٨١٣م) و ترکمن‌چای (١٢٤٣ هـ.ق./ ١٨٢٨م) انجامید، تمام سرزمینهای واقع در شمال رود ارس را بدین شرح از ایران منتزع و ضمیمهٔ خاک خود ساخت:

«فصل سوم [قرارداد گلستان]: اعلیحضرت قدر قدرت... ایران بجهت ثبوت دوستی... که به... ایمپراطور کل ممالک روسیه دارند... ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به یلزابتوپول است و اولکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایت طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و شمال داغستان و گرجستان و محال شوره کل و آچوق باش و گروزیه و منگریل و ابخاز و تمامی اولکا و اراضی که درمیانهٔ قفقازیه و سرحدات معینة الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می‌دانند».

«مادهٔ سوم [قرارداد ترکمن چای]: اعلیحضرت شاه ایران... ولایت ایروان را از این سو و آن سوی ارس و ولایت نخجوان را به امپراتوری روسیه واگذار می‌کند...»[١]

و از آن تاریخ روسیهٔ تزاری (و سپس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) - بی واسطه - همسایهٔ دیوار به دیوار آذربایجان شد، همچنان که دولت عثمانی (جمهوری فعلی ترکیه) نیز ازجانب مشرق همسایهٔ آذربایجان بود. در حوادث دوران مشروطیت (١٢٨٥ خورشیدی/ ١٣٢٤ هـ.ق.) علاوه بر آن که روسها بامشروطیت به مخالفت برخاستند و شاه مستبد قاجار، محمد علی شاه را کاملاً تحت حمایت خود قرار دادند، در آذربایجان نیز به کشتن عده‌ای از مشروطه طلبان دست زدند. با آغاز جنگ اول جهانی، دولت روسیهٔ تزاری و عثمانی - که در دو قطب مخالف قرار داشتند - هر یک برای حفظ منافع خود به آذربایجان و سرزمینهای اطراف آن لشکر کشی کردند و تلفات جانی و خسارات مالی بسیار به بار آوردند. این جنگ می‌رفت که به پایان خود نزدیک شود که با شکست

روسیهٔ تزاری، سپاهیان عثمانی به سرزمینهای واقع در شمال رود ارس که در تصرف روسیه بود وارد شدند و از جمله کارهای عثمانیان در این هنگام این بود که نام تاریخی و قدیمی سرزمین «اران» را به «آذربایجان» تغییر دادند (که این کار در همان زمان در ایران مورد اعتراض کسانی چون خیابانی و طرفدارانش قرار گرفت) و با پشتیبانی آنان دولتی نیز در این آذربایجانِ جدید الولاده بوجود آمد. امید ترکان عثمانی که در آن سالها سیاستشان کم و بیش مبتنی بر پان‌اسلامیسم و پان‌تورکیسم و یا یکی از این دو بود، این بود که با تکیه بر زبان ترکی، زبان مشترک ساکنان آذربایجان و اران و عثمانی، آن دو منطقه را به خاک خود ملحق سازند،[۲] ولی دولت عثمانی نیز در جنگ اول پس از مدتی کوتاه از پای درآمد و پس از روسیهٔ تزاری از صحنه خارج گردید و آذربایجانِ برساختهٔ عثمانیان پا در هوا ماند، اما طولی نکشید که بلشویکها قفقاز را تصرف کردند و دولت روسیهٔ شوروی با آینده‌نگری خاص، نامی را که ترکان عثمانی برای مقاصد سیاسی و تجاوزکارانهٔ خود به اران داده بودند، برای این سرزمین حفظ کرد و یکی از جمهوریهای خود را «آذربایجان» خواند و در نتیجه اران از آن زمان تا به امروز به اسم آذربایجان شوروی نامیده می شود. از این واقعه سالها گذشت تا در جنگ دوم جهانی، دولت شوروی در سال ۱۳۲۰ خورشیدی/ ۱۹۴۱ م. شمال ایران و از جمله آذربایجان را اشغال کرد، و در سال ۱۹۴۵/۱۳۲۴ با حمایت مستقیم آن دولت، فرقهٔ دموکرات آذربایجان ــ که بظاهر در چهارچوب قانون اساسی ایران، خواستار تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و به رسمیت شناختن زبان ترکی در آذربایجان بود ــ در آن استان دولتی خود مختار تشکیل داد و آذربایجان عملاً از ایران جدا شد. ولی بعداً جزر و مدّ حوادث سیاسی جهان، موجب آمد که سران فرقهٔ دموکرات آذربایجان به آن سوی ارس (آذربایجان شوروی) بگریزند. در نتیجه مدتها دیگر کسی از خودمختاری یا جدایی آذربایجان سخنی بمیان نیاورد. از سوی دیگر، در همان سالهای جنگ دوم جهانی، دولت جمهوری ترکیه که نرمک نرمک و بی سر و صدا همان سیاست پان تورکیسم دولت عثمانی را تعقیب می کرد، در ایران ناتوان و اشغال شده از سوی روسیه و انگلستان و امریکا به اعطای بورسهای تحصیلی به جوانان آذربایجانی بمنظور تحصیل در دانشگاههای ترکیه دست زد تا از برخی از این تحصیل کردگان، در آینده و در صورت وجود شرایط مساعد، به نفع خود استفاده کند که البته در سالهای اخیر بعضی از این فارغ التحصیلان در ایران به فعالیتهایی در بارهٔ آذربایجان و زبان ترکی دست زده‌اند.

ناگفته نماند که بطور کلی فعالیت طرفداران خود مختاری، جدایی آذربایجان، و یا

الحاق آذربایجان ایران به اران سابق در دوران حکومت جمهوری اسلامی هم در ایران و هم در خارج از کشور شدت بیشتری گرفته است. چنان که حیدرعلی اف که در زمان یوری آندروپف به عضویت در کمیتهٔ سیاسی حزب کمونیست شوروی و نیز معاونت نخست وزیر این کشور برگزیده شده بود، در تابستان ۱۳۶۱ به گروهی از بازدیدکنندگان غربی در باکو گفته بود: آذربایجانیهای شوروی «به کمال رشد رسیده‌اند» در حالی که مردم آذربایجان ایران همچنان عقب مانده‌اند و آن گاه افزوده بود که «شخصاً امیدوارم آذربایجانی ها در آینده متحد شوند».[۳] سپس در تابستان ۱۳۶۲، ناگهان مرامنامهٔ «مستقل آذربایجان دموکرات فیرقه‌سی» که کسی از حیات آن خبری نداشت، منتشر گردید که در آن به عقب ماندگی آذربایجان ایران، «ایران کثیرالمله»، ضرورت تشکیل جمهوری متحدهٔ دموکراتیک خلق ایران، و نیز تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان تصریح شده بود، با تکیه بر این که «زبان ترکی آذری زبان رسمی حکومت خودمختار خواهد بود. آموزش و پرورش درآذربایجان در کلیهٔ مراحل تحصیلی به زبان ترکی خواهد بود...»[۴] و اینک نیز خبر می رسد که درآذربایجان شوروی، برخی از افراد و گروهها، با استفاده از فضای سیاسی خاصی که گورباچف رهبر شوروی در آن کشور و اروپای شرقی بوجود آورده است، نه فقط استقلال آذربایجان شوروی را مطرح می سازند ـ که البته موضوعی است مربوط به خود ایشان ـ بلکه با گستاخی تمام الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی (اران) را نیز در سرلوحهٔ برنامه های خود قرار داده‌اند. یکی از طرفداران جدی و فعال این فکر ابوالفضل علی‌اف رهبر جبههٔ خلق آذربایجان شوروی است. وی ظاهراً برای آن که به برخی از آذربایجانیان ایران نیز باجی داده باشد، تصویر شاه اسماعیل صفوی را در خانهٔ خود نصب کرده است.[۵]

درپی این کوششهاست که آذربایجان بار دیگر بصورت موضوع روز درآمده و از جمله درچند سال اخیر افرادی در اروپا و امریکا به تشکیل انجمن آذربایجانیان دست زده‌اند. اگر در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ این گونه تبلیغات در داخل خاک شوروی و آذربایجان شوروی انجام می شد، اینک امریکا و اروپا نیز بصورت کانون این گونه فعالیتها درآمده‌اند. برخی از اتباع دولت شوروی که لابد «صرفاً» برای مقاصد فرهنگی و هنری و علمی به امریکا سفر می کنند، از نابسامانی وضع آذربایجانیان در ایران اظهار تأسف می‌نمایند و اشک تمساح می ریزند و آرزو می کنند که این آذربایجانیان به وطنشان «آذربایجان شوروی» و باکو بازگردند تا آنان

نیز به رفاه مطلق برسند! این افراد از این حقیقت غافلند که دوران استالین سپری گردیده و اینک دوران دگرگونیهای پیش بینی نشده در پشت پردهٔ آهنین فرا رسیده و کارها از لونی دیگر شده است، چنان که آکادمیسین ضیاء بنیاداف مدیر انستیتوی شرق شناسی آذربایجان شوروی در مصاحبه ای در تهران پرده ها را به کنار می زند و گفتنیها را بر زبان می آورد و از جمله می گوید در شصت هفتاد سال گذشته «نابودی رشته های پیوند با گذشته (مذهب، زبان، الفباء)» مردم آذربایجان را به خشم آورده است. او بصراحت از «نهضت بازگشت به خویش» سخن می گوید و نیز می افزاید که «ما می خواهیم الفبای روسی را عوض کنیم». بنیاداف به «سیاستهای استالینی و الحاق طلبانه» نیز حمله می کند و «با کسانی که هنوز نیز همان سیاستها را در قالبهای «فرهنگی» حمل می کنند» اعتراض می نماید. و «آنها را دُم و دنبالچه های باقراف و حیدر علی اف و استالین» می داند.[۶]

دربارهٔ مطالب مختلفی که در این روزها می توان و باید دربارهٔ آذربایجان نوشت، نگارندهٔ این سطور، در صدد است در این مقاله تنها به بررسی ادعای برخی از مؤلفان شوروی در دورهٔ استالین بپردازد بدین شرح که در قدیم مملکتی یا ایالتی به نام آذربایجان وجود داشته و این منطقه در دورهٔ فتحعلیشاه قاجار با امضای قراردادهای گلستان و ترکمن چای به دو قسمت آذربایجان شمالی و آذربایجان جنوبی تقسیم شده است (یقیناً به نظر ایشان نظیر کشور کره که به دو قسمت شمالی و جنوبی، و یا آلمان که به دو کشور آلمان شرقی و غربی تقسیم گردیده است). بدین جهت بنده در این مقاله به چند موضوع مهم دیگر، با آن که هر یک از آنها به گونه ای با مسألهٔ دو آذربایجان! در ارتباط مستقیم است، برای پرهیز از طولانی شدن این نوشته خودداری می کند و بحث خود را به موضوع اصلی منحصر می سازد. موضوعهایی که در این مقاله مورد بررسی قرار نخواهند گرفت فهرست وار عبارتند از:

۱ ـ دعاوی پان تورکیست ها که از اواخر دوران امپراطوری عثمانی تا به امروز در ترکیه به فعالیت مشغولند و از جمله به آذربایجان ایران نیز چشم طمع دوخته اند. برخی از سخنان علمای این مکتب عبارت است از: «ترکان نخستین مشعلداران فرهنگ جهانی بودند»،[۷] «اقوامی که در شفق و طلیعهٔ تاریخ آسیای مقدم پدیدار شدند، شومریان، سوبارها، هوریان، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان و هیتیان از این گروه [=اقوام ترک]اند. ولی اکدیان، آشوریان، آرامیان، یهودان و سامیان محتمل است از این گروه باشند.»،[۸] «پدید آورندگان فرهنگ شوش [یعنی سرزمین هخامنشیان]... اقوام ترک

بوده‌اند»،[۹] «کردان از جمیع جهات ترک‌اند» و «این نکته که کردان از جمیع جهات ترک هستند، واقعیتی است روشن و انکار ناپذیر، همانند آن که بگوییم دو ضرب در دو (۴=۲×۲) می‌شود چهار»،[۱۰] «ترکان پیش از ظهور اسلام در شرق شبه جزیرهٔ آناطولی، آذربایجان، گرجستان وجود داشته‌اند»،[۱۱] «وطن ترکان نه ترکیه است و نه ترکستان، بلکه وطن ترکان، کشور بزرگ و جاودانی توران است»،[۱۲] «هدف ما آن است که صد میلیون ترک را در ملتی واحد متحد گردانیم»،[۱۳] و «خطاب به ترکان: تو باید همهٔ علم و دانش و تفکر و امکانات خود را صرف اعتلای ترکان کنی و حتی یک لحظه این شعار را از یاد نبری که می‌گوید: همه چیز برای ترکان و به خاطر ترکان است»،[۱۴] و سرانجام «آتاتورک نه تنها پدر ترکان ترکیه، بلکه پدر همهٔ ترکان جهان است».[۱۵]

۲ - آذربایجـانیـان در ایران و نیز همهٔ ترکی زبانان ایران «ترک» اند، نه ایرانی یا ایرانی ترکی زبان.

۳ - قرنهاست مردم آذربایجان در ایران اسیر دست شوونیستهای فارس هستند و فارس‌ها نگذاشته‌اند «ادبیات آذری» یا «ادبیات آذربایجانی» رشد کند.

۴ - آذربایجان هیچ گاه بخشی از ایران نبوده و «بطور موقت و در نتیجهٔ اردوکشیهای استیلاگرانهٔ ایرانیان توسط آنها اشغال شده است.»[۱۶]

۵ - در آذربایجان واقع در جنوب رود ارس باید یک حکومت «ملی» و مستقل و جدا از ایران تشکیل شود.

۶ - بعلت همزبانی آذربایجانیان ایـــران با ساکنان اران، آذربایجان باید به آذربایجان شوروی ملحق گردد.

۷ - زبان ترکی را در آذربایجان نباید به الفبای فارسی - عربی که هم اکنون متداول است، نوشت، بلکه ارجح آن است که الفبای سریلیک را برای نگارش آن بکار برد، یعنی همان الفبایی که از جمله در آذربایجان شوروی بکار می‌رود.

۸ - در ۶۵ سال اخیر یعنی از دوران خلع سلسلهٔ قاجاریه تا به امروز، در آذربایجان ایران، تنها بمدت یک سال، کارها از هر جهت به سود مردم آذربایجان انجام شده و آن دوران فرمانروایی فرقهٔ دموکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌وری است.

همچنان که عرض کردم، بنده به هیچ وجه وارد بحث دربارهٔ هیچ یک از این موضوعها نمی‌شوم، زیرا بحث اصلی بنده بررسی صحت و سقم این ادعاست که از زمانهای قدیم در دو سوی رود ارس ایالتی یکپارچه به نام آذربایجان وجود داشته...

باید این موضوع را نیز به عرض برسانم که آنچه مرا به نگارش این مختصر واداشته،

کتابی است که در این اواخر در امریکا به زبان فارسی بچاپ رسیده و به لطف دوستی به دست من رسیده است. نویسندهٔ کتاب عباسعلی جوادی است و نام کتاب **آذربایجان و زبان آن، اوضاع و مشکلات ترکی آذری در ایران**. من مؤلف محترم این کتاب را ندیده‌ام و نمی‌شناسم، و بدین جهت نمی‌دانم وی اهل یکی از شهرهای واقع در شمال رود ارس یعنی همان اران تاریخی است و در دوران تحصیل خود در مدارس آن دیار، ناخودآگاه و ناخواسته، تحت تأثیر نوشته‌های مورخان و مؤلفان دوران استالین قرار گرفته است و اینک با وجود سپری شدن آن عصر، باز آنچه را که استاد ازل گفته است بازگو می‌کند، همچنان که نمی‌دانم اگر اهل اران است، عضو حزب کمونیست آذربایجان هم هست یا نه. از سوی دیگر چون مؤسسهٔ ناشر این کتاب، (شرکت کتاب جهان)، از آنِ حسن جوادی استاد و رئیس پیشین بخش زبان انگلیسی دانشگاه تهران است که در ایرانی بودن وی اندک تردیدی ندارم، با خود می‌گویم نکند که آن جوادی نیز از آذربایجان خودمان باشد. علت این که ذهن من پس از مطالعهٔ کتاب مورد بحث، نخست متوجه این مطلب گردید که مؤلف کتاب، باصطلاح روسها باید از «شمالی»ها باشد نه از «جنوبی»ها، آن است که این کتاب درست چند ماهی پس از آمدن حسین حیدراف رئیس گروه موسیقی آذربایجان شوروی به امریکا به دستم رسید و هنوز سخنان حسین حیدراف در گوشم طنین افکن بود که در مصاحبه‌ای در نیویورک گفته بود مملکتی بنام آذربایجان وجود داشته است که شمالش داغستان کنونی است و جنوبش زنجان ایران، و این مملکت در سال ۱۸۲۸ پس از جنگهای ایران و روسیه به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده است! و تصادفاً در کتاب عباسعلی جوادی نیز به مطالبی نظیر سخنان عالمانهٔ همین حسین حیدراف برخوردم. دلیل دیگری که «شمالی» بودن نویسندهٔ محترم کتاب را در ذهنم تقویت می‌کند آن است که تا پیش از انقلاب اسلامی در ایران نشنیده بودم حتی رجال درجهٔ اول حزب توده و رهبران فرقهٔ دموکرات آذربایجان از آذربایجان شمالی و جنوبی سخن بمیان آورده باشند. آنان ظاهر را حفظ می‌کردند. تنها پس از آن که رهبران این فرقه به آذربایجان شوروی گریختند بی پرده از آرزوی خود برای الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی سخن گفتند که بعداً به آن اشاره خواهم کرد. دلیل دیگر من در احتمال «شمالی» بودن نویسندهٔ این کتاب آن است که اگر وی ایرانی بود و در سالهای اخیر با ایران در ارتباط، در کنار مجلهٔ ترکی **وارلیق** دکتر جواد هیأت، از کتاب **آذربایجان و اران یا (آذربایجان از کهنترین ایام تا امروز)** تألیف عنایت الله رضا نیز آگاه می‌شد و آن را

می‌خواند و متوجه می‌گردید که روسها در کمال تردستی عنوان آذربایجان شمالی و جنوبی را تنها بمنظور تجزیهٔ آذربایجان از ایران والحاق آن به خاک خود جعل کرده‌اند، و این موضوع نیز از جمله مجعولات متعدد دوران استالین است و پایهٔ علمی ندارد. بعلاوه اگر نویسندهٔ محترم کتاب ایرانی بود محال و ممتنع بود پس از آن که حتی دولتمردان شوروی کوس رسوایی سیاستهای استالین را بر سر بازارهای جهان زده‌اند، باز بخشنامه‌های دوران استالین و آنچه را که حیدر علی‌اف‌ها و حسین حیدراف‌ها دربارهٔ مملکت آذربایجان و تقسیم آن به دو بخش بر زبان آورده‌اند، با آب و تاب تمام به زبان فارسی بنویسد و در ایالت کالیفرنیا در امریکا بچاپ برساند.

اینک زمان آن فرا رسیده است که کتاب **آذربایجان و زبان آن، اوضاع و مشکلات ترکی آذری در ایران** را بدقت و باجمال از نظر بگذرانیم. کتاب دارای چهار بخش اساسی است: ۱ - از گذشته تا حال (ص ۳-۲۲)؛ ۲- برادری و نابرابری (ص ۲۳-۳۸)؛ ۳ - مشکلات کنونی. ۳-۱- الفبا، ۳-۲- استانداردیزاسیون، ۳-۳- مدرنیزاسیون (ص۳۹-۹۳)؛ ۴- حرف آخر ولی نه آخر (ص ۹۴-۱۰۰).

ظاهراً بحث اساسی مؤلف دربارهٔ زبان ساکنان آذربایجان ایران است، و نام این زبان، و این که در دورهٔ پهلوی‌ها بعلت شوونیسم فارس‌ها و بسبب رسمی نشمردن زبان ترکی به مردم آذربایجان ستم روا داشته‌اند و در دورهٔ حکومت اسلامی با آن که اندکی از سختگیریهای دورهٔ پیش کاسته شده و افق روشنتر می‌نماید ولی هنوز کار اساسی مورد پسند نویسندهٔ کتاب انجام نشده است. وی سپس به نقص الفبای فارسی - عربی برای نگارش زبان ترکی اشاره می‌کند، مشکلات این خط را در قیاس با خط سیریلیک در آذربایجان شوروی بر می‌شمرد، آن گاه به دیگر مسائل زبان ترکی رایج در آذربایجان در قیاس با «شمال» می‌پردازد و آنچه را که در «شمال» انجام پذیرفته معقول و برای «جنوبی»ها قابل تقلید می‌داند.

براستی کتاب، بدون دو فصل اول و یا با مقدمه‌ای بسیار کوتاه می‌توانست آغاز شود، بی آن که ناقص بنظر برسد، چنان که خود نویسندهٔ محترم نیز در آغاز فصل سوم به این موضوع اشاره کرده و مقصود خود را از دو فصل اول کتاب بدین شرح بیان داشته است «این مقدمه گرچه کمی به درازا کشید ولی به نظر نویسنده بدون در دست داشتن یک چارچوب تاریخی و اجتماعی... بحث و تعمق و احتمالاً چاره‌جویی در این باره غیر ممکن است...» (ص ۳۹).

و اما، به نظر نویسندهٔ این سطور هدف اصلی مؤلف از نگارش کتاب بیش از هرچیز دیگر، مطالبی است که بطور ضمنی در دو فصل نخستین کتاب آورده است، یعنی تعیین «چهارچوب تاریخی و اجتماعی» خاص برای آذربایجان ایران، بدان سان که مورد نظر مؤلف محترم است. بد نیست نخست ببینیم این چارچوب تاریخی و اجتماعی از چه قرار است.

نویسندهٔ محترم در همان چند صفحهٔ اول کتاب، از این «چهارچوب تاریخی و اجتماعی» بدین ترتیب پرده برداری می کند:

«در این جا باید کمی حاشیه رفت و به یک حادثهٔ بسیار مهم، در تاریخ آذربایجان اشاره نمود. این حادثه جنگهای ایران و روس در اولین دهه های قرن نوزدهم و شکست ایران است. در نتیجهٔ این شکستها در سال ۱۸۱۳ معاهدهٔ گلستان بین طرفین امضاء گردید و بر طبق آن آذربایجان شمالی که جزو سرحدات ایران بود به روسیهٔ تزاری الحاق شد. بر اساس معاهدهٔ ترکمن چای (۱۸۲۸) بخشهای دیگری از قفقاز و آذربایجان شمالی به روسیه الحاق گردید. این تاریخها و معاهدات آذربایجان را کــه دراصل سرزمینی واحد بود دوتکه کرد که این وضعیت هنــوزهم ادامــه دارد. تقسیم آذربایجان نه فقط از نظر سیاسی و اجتماعی بلکه درعین حال از دیدگاه زبان و ادبیات آذربایحان نیز اهمیت بسیاری دارد، چه پروسهٔ تکامل زبان و ادبیات آذربایجان در شمال و جنوب در اصل تابع روند اجتماعی در کشور مربوطه (ایران و روسیهٔ تزاری) بوده است»، «با این همه، جدایی بین دو آذربایجان آن موقعها [پیش از دورهٔ رضاشاه] مثل امروز نبود»، «...صدها هزار زحمتکش آذربایجان جنوبی برای کار و تأمین معاش به آذربایجان شمالی رو آورده‌اند، و یا روشنفکران شمال و جنوب... با همدیگر همکاری بسیار نزدیکی داشته انــد»، «فاصلهٔ زمانی ۱۹۰۵ - ۱۹۲۰ هم در روسیه و هم در ایران، یعنی هم در شمال و هم در جنوب آذربایجان دوره‌ای توفانی و سرنوشت‌ساز است»،[۱۷] «ولی شکست ایران در سال ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ و دو تکه شدن آذربایجان، سرنوشت آذربایجان شمالی را به روسیه... وابسته کرده بود» و «بعلت سرنوشت منقسم آذربایجان ما باید... نظر کوتاهی به اوضاع و احوال آذربایجان ایران بیفکنیم».[۱۸]

«... البته این آن چنان هم حیرت انگیز نیــست چون که - بجهت فشار و سرکوب در آذربایجان ایران - تنها منبع یادگیری و الهام و اقتباس عمدهٔ آذربایجان شــوروی باقی می‌ماند و ثانیاً ستمی که به زبان مادری آذربایجانیان وارد می شود این دسته از شاعران را به اعتراض و از سوی دیگر همبستگی با همزبانان شمالی وا می دارد. در تاریخ ادبیات

ترکی آذربایجان (حداقل آنچه مربوط به این دوره می شود) از یک نسوع «ادبیات حسرت» (نسگل ادبیاتی) یاد می‌شود. مقصود این است که بعضی از شاعران ان سو و این سوی ارس در آثار خود با احساساتی ملی ازجدایی دوآذربایجان، دوتکه شدن یک خلق، ستمی که بر زبان جنوبیان وارد می شود و نقش جداکننده‌ای که ارس بین شمال وجنوب بازی می کند، شکوه می کنند و آرزوی نزدیکی و وحدت دو باره، امید برقراری حقوق زبان مادری را بقلم می‌آورند. البته اکثر شاعران ترکی زبان اشعاری درمایهٔ «ادبیات حسرت» نوشته اند، ولی اگر مثلاً شهریار و یا حتی خود ساهر را در نظر بگیریم این سبک جریان غالب را تشکیل نمی دهد. در حالی که شهریار بیشتر هویتی ایرانی دارد، ساهر در شعرش هم متأثر از شمال و هم تحت تاثیر شعر و زبان ترکیه است.»[۱۹]

نویسندهٔ محترم کتاب از این دو آذربایجان در صفحات کتاب خود با نامهای مختلف یاد کرده است: آذربایجان شمالی (ص ۹، ۱۱...)، آذربایجان جنوبی (ص ۷، ۸...) آذربایجان ایران (ص ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۰)، آذربایجان روسیه (ص ۱۱)، آذربایجان شوروی (ص ۲۰)، آذربایجان قفقاز (ص۹)، آذربایجان و زبان آذربایجان (=آذربایجان ایران) ص ۱۷، ۱۹. (تأکید در تمام موارد از نویسندهٔ این سطور است).

عباسعلی جوادی در دو فصل اول کتاب خود مطالب دیگری را هم مطرح ساخته است که نمی‌توان و نباید از آنها سرسری گذشت. بعنوان نمونه به موضوعهای زیرین توجه بفرمایید:

وی در حوادث سال ۱۹۱۸ به تأسیس «جمهوری دمکراتیک آذربایجان» در آذربایجان شمالی اشاره کرده[۲۰] که نادرست است، زیرا در سال ۱۹۱۱ در شهر باکو حزب مساوات که عنوان اصلی آن «حزب دمکراتیک اسلامی مساوات» بود تشکیل شد با هدف ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر. این حزب از سیاست پان تورکیست‌ها پیروی می کرد و طرفدار وحدت همهٔ ترکی زبانان جهان در ملتی واحد بود. در ماه ژوئن ۱۹۱۷ این حزب به «حزب فدرالیست‌های ترک» پیوست. در نوامبر ۱۹۱۷ نخستین کنگرهٔ حزب مساواتیان قفقاز برگزار شد و از این پس «حزب دموکراتیک فدرالیست‌های مساواتی ترک» نام گرفت. این حزب جدید در ژوئن ۱۹۱۸ استقلال بخشی از قفقاز را زیر عنوان جمهوری مستقل آذربایجان اعلام کرد نه جمهوری دموکراتیک آذربایجان. در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ این دولت منقرض شد و قفقاز بار دیگر به تصرف روسیه درآمد.[۲۱]

نویسندهٔ محترم کتاب که به «شووینیزم» دورهٔ رضاشاهی، و دیکتاتوری رضاشاه و

دیکتاتوری محمد رضا شاه دربارهٔ رسمی نشمردن زبان ترکی در آذربایجان تاخته و از «شوونیزم زبانی» فارس‌ها با روی کار آمدن رضاشاه یاد کرده است،[۲۲] هرگز در سراسر کتاب خود از اقدام دولت شوروی در اجباری ساختن زبان روسی بعنوان زبان رسمی تمام ملل اتحاد جماهیر شوروی و ستمی که از این جهت بر آنان رفته ذکری نکرده است. این کار دولت شوروی به نظر نویسندهٔ محترم حتی درخور یک تذکر یا سرزنش ساده هم نیست. نویسندهٔ کتاب در جای دیگر، البته بصورت غیر مستقیم، از «سیستم خانخانی» در ایران نیز دفاع کرده و اقدام رضاشاه را در برچیدن آن سیستم مورد نکوهش قرار داده است.[۲۳]

نویسندهٔ محترم دربارهٔ نام زبان رایج در آذربایجان نیز به راهی که تاریخ سازان دوران استالین رفته‌اند می‌رود و بیشتر اصطلاح آذری را بکار می‌برد و در این باب می‌نویسد شمالی ها تا چند سال پیش از زبان خود با تعابیر «ترکی آذربایجان» یا «آذری» یاد می کردند ولی حالا مدتی است که با اصرار فقط «آذربایجانی» (آذربایجانجا) و «زبان آذربایجان» (آذربایجان دیلی) نام می برند و عنوان ترکی را از زبان خود حذف نموده‌اند. شاید علت این اصرار در آن است که می‌خواهند استقلال زبان خود را از ترکی ترکیه تصریح کنند. این حساسیت چندان هم بیدلیل نیست، زیرا بین ترکی آذربایجان و ترکی ترکیه شاید همان قدر فرق هست که بین آلمانی و هلندی، سوئدی و دانمارکی، ولی با این وجود این دو زبان نه که ازهم بیگانه و دور نیستند بلکه حتی چه از نظر... به همدیگر خیلی نزدیک اند».[۲۵]

نویسندهٔ محترم در مواردی نیز زیرکانه افراد ترکی زبان ایران را «ترک» خوانده و بدین سان ملیت ایرانی را از آنان سلب کرده است مانند: «این گونه تبلیغات، آذربایجانیان را که اغلب خود را ایرانی و درعین حال ترک و ترک زبان می دانند بزور و بصورتی مصنوعی به یک دو راهی هُل می‌دهد.» و در جای دیگر به نقل از روزنامهٔ کشکول چاپ قفقاز در زیر عنوان «بحران شخصیت» نقل می کند که «زبان تو ترکی است، یعنی تو ترک هستی؟... حالا بجای ترک بیجانی بودن، چرا به خودت ترک آذربایجانی گفته و مشکلت را حل نمی کنی.»[۲۶] بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که تفاوت بسیار است بین آذربایجانی ترک زبان یا ترکی زبان، و ترک آذربایجانی. چه در عبارت دوم نفی ایرانی بودن آشکارا بچشم می‌خورد، همان طوری که دولت عراق و طرفداران پان عربیسم نیز از عربهای خوزستان سخن می‌گویند نه از خوزستانیان عرب زبان.

اینک برای آن که نشان بدهیم هرگز در شمال و جنوب رودخانهٔ ارس، مملکت یا ایالتی یکپارچه به نام آذربایجان وجود نداشته است که با امضای عهدنامه‌های گلستان و ترکمن‌چای به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده باشد، راهی جز مراجعه به اسناد تاریخی از قدیمترین زمان تا دوران تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وجود ندارد. نگارندهٔ این سطور چند سال پیش در مقالهٔ «از آذربایجان تا خلیج فارس»[۲۷] بخشی از این اسناد را همراه چند نقشه بچاپ رسانید و اکنون باردیگر آنها را بهمراه اسناد معتبر دیگر از نظر خوانندگان مجلهٔ ایران‌شناسی می گذراند.

از سدهٔ دوم پیش از میلاد مسیح مورخان و جغرافیادانان یونانی و رومی: پولیپوس[۲۸] (تولد ۲۰۵ ق.م.)، استرابو= استرابون[۲۹] (تولد ۶۳ ق.م.)، دیودور سیسیلی[۳۰] و پلینیوس[۳۱] (سدهٔ اول میلادی)، آریان،[۳۲] یوسف فلاو یوس،[۳۳] و دیونیس[۳۴] (سدهٔ دوم میلادی) در آثار خود بخشی از سرزمین واقع در شمال رود ارس را آلبانیا و سرزمین واقع در جنوب آن رود را مادآترو پاتن، آترو پاتن نام برده‌اند. در نوشته‌های ارمنی نیز آلبانیا با ضبطهای «آغوان» ـ آغـوانک، و «آلوان» ـ آلوانک ـ آمده است،[۳۵] و در کتیبهٔ شاپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۰م) از آتور پاتکان و آلبانیا جداگانه یادشده است،[۳۶] و نیز آنانیا شیراکاتسی[۳۷] (سدهٔ هفتم) و موسی کاگان کاتواتسی[۳۸] (سدهٔ دهم) بترتیب از آلبانیا و آلبانیای قفقاز یاد کرده و حد آن را شمال رود ارس نوشته‌اند.

مؤلفان دورهٔ اسلامی نیز دقیقاً از این دو منطقه با دو نام یاد کرده‌اند: ابن خردادبه[۳۹] (متوفی ۳۰۰ هـ. ق)، در المسالک و الممالک، ابن فقیه[۴۰] (پایان سدهٔ سوم) در کتاب البلدان، ابن حوقل[۴۱] در صورة الارض، مقدسی[۴۲] (نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم) در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، اصطخری[۴۳] (متوفی ۳۴۶) در مسالک وممالک، یـاقـوت حموی[۴۴] (سدهٔ هفتم) در معجم البلدان، ابوالفدا[۴۵] (متوفی ۷۳۲) در تقویم البلدان، حمدالله مستوفی[۴۶] (سدهٔ هشتـم) در نزهة القلوب ، اسکندر بیگ منشی[۴۷] (در عهد صفویه) در عالم آرای عباسی، و نیز مؤلف برهان قاطع [۴۸] (تألیف ۱۰۶۲) ،همه اران (=آلبانیا) را کاملاً جدا از آذربایگان (آذربایجان) ذکر کرده و رود ارس را مرز بین اران و آذربایجان خوانده‌اند.

دانشمندان روسی نیز تا پیش از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و رواج انـواع تحریفات درعهد استالین همه آلبانیا و آذربایجان را دو سرزمین جدا خوانده‌اند که از آن جمله‌اند یانوفسکی[۴۹] (مورخ سدهٔ ۱۹)، دورن[۵۰]، علی‌یف قفقازی،[۵۱] برخورداریان مورخ ارمنی،[۵۲] بارتولد،[۵۳] کریمسکی،[۵۴] و یامپولسکی.[۵۵] در «دایرة المعارف روسی» (چاپ

۱۸۹۰ در سن پترزبورگ پایتخت روسیه و لایپزیگ آلمان) نیز حدود آلبانیا و آذربایجان با دقت کامل به شرح زیرین ذکر گردیده است:

«آلبانیا نام باستانی سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه (Pontus Euxinus) و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود کیروس (کُر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنونی و جنوب داغستان هستند».[۵۶] در جلد سیزدهم همین «دایرة المعارف» طول و عرض جغرافیایی قفقاز بدقت از ۶/۵؛ تا ۳۸/۵ درجهٔ عرض شمالی قید گردیده و تصریح شده است که «این سرزمین [قفقاز] از جنوب به رود ارس منتهی می گردد».[۵۷] در زیر عنوان آلبانیا به هیچ وجه از منطقه ای به نام آذربایجان و از مردمی بنام آذربایجانیان یاد نگردیده است، بلکه در سراسر این مجموعه، ترکی زبانان قفقاز «تاتار» نامیده شده اند. در جلد اول این «دایرة المعارف» در زیر عنوان «آذربایجان» این چنین آمده است: «آذربایجان یا ادربیجان (سرزمین آذر - آتش، به زبان پهلوی اتورپاتکان، به زبان ارمنی ادربادکان) استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردیال) و عراق عجم (ماد)، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند، از شرق به استان گیلان در کرانهٔ دریای خزر... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است... آذربایجان بعنوان استان مرزی و جایگاه ولیعهد ایران (چون عباس میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است».[۵۸]

عنایت الله رضا که همهٔ این اسناد گرانبها را بدقت گردآورده و بصورت علمی و بی هر گونه تعصبی آنها را با شرح و بسط کامل مورد بررسی قرار داده از آنچه در «دایرة المعارف روسی» (چاپ ۱۸۹۰ روسیهٔ تزاری) دربارهٔ آلبانیا و آذربایجان آمده است این چنین نتیجه گیری می کند:

۱ - طول و عرض جغرافیایی قفقاز از طول و عرض جغرافیایی آذربایجان جداست. و هرگاه به «دایرة المعارف جدید شوروی» به نقشهٔ سرزمین «آذربایجان شوروی» مراجعه کنیم می بینیم «جنوب این سرزمین در همان حد ۳۸/۵ درجه عرض شمالی است که با عرض جغرافیایی ارائه شده از سوی دایرة المعارف امپراتوری روسیه یکی است. با این تفاوت که در دوران روسیهٔ تزاری سرزمین شمال ارس و جنوب قفقاز نام آذربایجان نداشت».

۲ - در «دایرة المعارف روسیهٔ تزاری» از دو ارمنستان (ارمنستان ترکیه و ارمنستان

روسیه) نام برده شده، ولی فقط از یک آذربایجان سخن رفته است و آن هم آذربایجان ایران واقع در جنوب رود ارس است.

۳ ـ بنا به نوشتهٔ همین دایرة المعارف، سرزمین آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می گردد. پس معلوم می شود که سرزمین واقع در شمال این رود، آذربایجان نبوده است.

٤ ـ در «دایرة المعارف روسیهٔ تزاری» مساحت آذربایجان ١٠٤٨٤٠ کیلومتر مربع ذکر شده است و در «دایرة المعارف جغرافیایی شوروی» (چاپ ١٩٦٠ مسکو) مساحت سرزمینی که اینک «آذربایجان شوروی» یا «آذربایجان شمالی» نامیده می شود ٨٦٦٠٠ کیلومتر مربع است و در همان صفحه مساحت آذربایجان ایران بیش از صدهزار کیلومتر مربع نوشته شده است. «هرگاه شمال رود ارس «آذربایجان» نام داشت، آن گاه در «دایرة المعارف روسیهٔ تزاری» که اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی انتشار یافت، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ١٩٠ هزار کیلومتر مربع می بود».[٥٩]

از سوی دیگر اظهار نظر بارتولد دانشمند و محقق سرشناس روسیه نیز دربارهٔ مرز اران و آذربایجان و زبان و نژاد ساکنان این دو منطقه قابل توجه است: «رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می کند در روزگاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا که بنا به نوشتهٔ ن. یا مار اقوام آن یافثی بوده اند»، «تفاوتهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیای قفقاز حتی در دورهٔ اسلام نیز برطرف نشد».[٦٠] موضوع قابل توجه در این زمینه آن است که استرابو نیز مردم ماد آتروپاتن (آذربایجان واقع در جنوب رود ارس) را ایرانی و زبانشان را پارسی خوانده است.[٦١] بدین ترتیب آشکار می گردد که بر اساس اسناد مذکور درفوق و نیز با توجه به اسناد موجود در وزارت خارجهٔ ایران و روسیهٔ تزاری که مهمترین آنم ، نظر نگارندهٔ این سطور ـ متن قراردادهای گلستان و ترکمن چای است، هرگز از تمام یا بخشی از سرزمین واقع در شمال رود ارس با نام «آذربایحان» یاد نشده است.

سؤالی که پیش می‌آید آن است که با وجود این همه اسناد معتبر به چه سبب در اتحاد جماهیر شوروی، نام آذربایجان برای سرزمین اران برگزیده شد واران را آذربایجان شوروی نامیدند و اینک سالهاست که از آن منطقه با عبارت «آذربایجان شمالی» نیز یاد می کنند. اظهار نظر آکادمیسین بارتولد که خود سیاستمدار بوده و مدتی از عمرش را در

وزارت امور خارجهٔ روسیه گذرانیده جالب توجه است. او می نویسد:

«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان [= آذربایجان شوروی] از آن جهت انتخاب شد که گمان می رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند.. نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد».[۶۲] وی سپس دربارهٔ نام صحیح آذربایجان شوروی می افزاید «هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان [= آذربایجان شوروی] را شامل شود، در آن صورت می توان نام اران را برگزید».[۶۳]

پیش از این نیز گفتیم که هواخواهان و مأموران دولت اتحاد جماهیر شوروی حتی در دوران حکومت یک سالهٔ «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» هرگز از دو آذربایجان شمالی و جنوبی و یا ضرورت الحاق آن دو سخن نگفتند، ولی پس از آن که بساط فرقهٔ دموکرات آذربایجان با بازگشت ارتش سرخ از ایران برچیده شد و گروهی از پیش قراولان آن حزب نیز به خاک اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شدند، در آن جا بنا به روایت عنایت الله رضا که خود حاضر و ناظر بوده است، مسائلی که در دوران حاکمیت فرقهٔ دموکرات آذربایجان صورت مخفی داشت پس از مهاجرت به اتحاد جماهیر شوروی صورتی علنی یافت و جایی برای تردید باقی نگذاشت که قصد آن فرقه چیزی جز الحاق آذربایجان ایران به «آذربایجان شمالی» نبوده است.

دو تلگرام و یک قطعنامه که از طرف سران فراری فرقهٔ دموکرات آذربایجان ساکن در خاک اتحاد جماهیر شوروی در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ صادر گردیده است، بی هرگونه پرده پوشی نشان می دهد که این فرقه مأموریتی بجز تجزیهٔ آذربایجان و الحاق آن به اتحاد جماهیر شوروی نداشته و عنوان کردن آذربایجان شمالی و جنوبی تنها برای توجیه این اقدام بوده است. اینک، آن اسناد:

۱ ـ از سوی کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان تلگرامی به میر جعفر باقراف نخست وزیر و دبیر اول کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و عضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (که پس از مرگ استالین به جرم همکاری و همدستی با بریا رئیس پلیس مخفی شوروی (کا.گ.ب.) محاکمه و اعدام شد) مخابره شده است بدین مضمون (تأکید در هر سه قسمت از عنایت الله رضا و نویسندهٔ این سطور است):

«رهبر عزیز و پدر مهربان رفیق میرجعفر باقراف!

از تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در

کتابخانه ... تاریخ اسلام و ایران تاسیس ۱۳۷۴

راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زادوبومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالهاست در زیر پنجه‌های سیاه شوونیستهای فارس دست وپا می زنند، بر عهده دارد، سه سال تمام می گذرد... سومین سال تأسیس این فرقهٔ مبارز را به کلیهٔ علاقه‌مندان خلق آذربایجان و به شما که رهبر عزیز و پدر مهربان ما هستید شادباش می گوییم. عده‌ای از اعضای فرقه، حکومت ملی و سازمان فدایی ها... به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده‌اند». [۶۴]

در جلسهٔ عمومی فعالان «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» بمناسبت پنجمین سالگرد تأسیس فرقهٔ مذکور قطعنامه‌ای بتصویب رسیده و در آن چنین آمده است:

«از کمیتهٔ مرکزی فرقه خواستاریم که در مقابل توجه و کمکهایی که برادران همخون ما بویژه رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میر جعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود آذربایجان شمالی نسبت به ما مبذول داشته‌اند سپاسگزاری کند». [۶۵]

همین سران فراری فرقهٔ دموکرات آذربایجان تلگرام دیگری نیز به همان میر جعفر باقراف مخابره کرده‌اند بدین شرح:

«پدر عزیز و مهربان میرجعفر باقراف!

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی است، مانند همهٔ خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است». [۶۶]

هرگونه اظهار نظر و تجزیه و تحلیلی را دربارهٔ این سه سند زائد می داند و آن را به عهدهٔ خوانندگان گرامی می گذارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* * *

حاصل سخن: نظریهٔ وجود آذربایجان یکپارچه در دو سوی رود ارس، و تقسیم آن در اوایل قرن نوزدهم میلادی به دو بخش آذربایجان شمالی و آذربایجان جنوبی مطلبی است دروغ که بی قید و شرط محصول کارگاه تاریخ نگاران دروغ پرداز شوروی در دوران استالین است.

به این موضوع بسیار مهم نیز همواره باید توجه داشت که این نظریه را، تنها، بدین منظور بر سر زبانها انداخته‌اند تا در درجهٔ اول اذهان ایرانیان ساده و بیخبر را (که درچند دههٔ اخیر با موضوع تقسیم کشورهای کره و آلمان به دو قسمت شمالی و جنوبی و شرقی و غربی آشنایی دارند)، ناخودآگاه برای الحاق آذربایجان به «آذربایجان شمالی»

آماده سازند و لاغیر.

تا کنون افرادی که در بحث دربارهٔ آذربایجان، به نظریهٔ مذکور تکیه کرده‌اند یا خود روسها بوده‌اند، یا «شمالی» ها! و یا معدود ایرانیانی نظیر سران فرقهٔ دموکرات آذربایجان. البته حساب برخی از هموطنان شریف ما اعم از آذربایجانی و غیر آذربایجانی که بیخبر از بازیهای پشت پرده در سخنان خود از آذربایجان شمالی و جنوبی یاد می کنند، بکلی از سه دستهٔ اول جداست، و روی سخن ما دقیقاً با ایشان است که آگاه باشند و از بکار بردن این عبارت نادرست نیز بپرهیزند زیرا امید دشمن چیزی جز این نیست که با طرح نظریهٔ وجود آذربایجان یکپارچه و سپس تقسیم آن به دو بخش، اذهان را در ایران و دیگر کشورهای جهان برای الحاق آذربایجان به «آذربایجان شوروی» آماده سازد.

جلال متینی

یادداشتها:

* نقل به معنی از I. Ovchinnikov, "The Test is Canceled, History Remained!", *Izvestia*, Moskva, June 10, 1988 رک. *The Current Digest of the Soviet Press*, XL, No. 23, 1988, p.22.

۱ ـ سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، تهران، چاپ چهارم، بترتیب ج۱/۲۵۷ـ ۲۵۸ و ج۲/ ۱۸۰.

۲ ـ جلال متینی، «از آذربایجان تا خلیج فارس»، ایران‌نامه، سال ۵، ش۲ (زمستان ۱۳۶۵)، ص ۲۰۵ـ۲۰۶؛ عنایت الله رضا، آذربایجان و اران، (آذربایجان از کهنترین ایام تا امروز)، انتشارات مرد امروز، آلمان غربی، خرداد ۱۳۶۷، ص ۵۹ـ۶۳.

۳ ـ Richard Owen, Rise of the Southern Republics, Moscow Goes a-courting in Muslim Caucasia , *The Times*, London, November 29, 1982, p.6.

۴ ـ «آغاز فعالیتهای مجدد فرقهٔ دموکرات آذربایجان»، نشریهٔ کوردستان (ارگان کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران)، پاریس، شمارهٔ ۹۲ (مرداد ۱۳۶۲)، ص ۵ـ۶، ۱۶، ۱۹.

۵ ـ کیهان هوایی، شمارهٔ ۸۵۸، ۲۲ آذر ۱۳۶۸، ص ۳۲: «زمزمه های شوم اتحاد آذربایجان های ایران و شوروی در مطبوعات ترکیه. سرویس خبر کیهان هوایی ـ ۱۶ آذر ـ ۷ دسامبر ـ به گزارش ایرنا از استانبول مطبوعات ترکیه درپی تحولات اخیر در اتحاد جماهیر شوروی و اوج گیری مبارزات ملی مردم آذربایجان شوروی زمزمه های شومی را درمورد اتحاد و یکی شدن آذربایجان های ایران و شوروی آغاز کردند.

مجلهٔ «تمپو» چاپ استانبول در شمارهٔ هفتهٔ اخیر خود ضمن درج گزارشی از گسترش موج حرکتهای استقلال‌طلبانه در اتحاد جماهیر شوروی نوشت جبههٔ خلق آذربایجان. شوروی به رهبری «ابوالفضل علی اف» نیز خواستار تشکیل یک کشور مستقل آذربایجان شده است.

این مجله با اشاره به وجود عکس شاه اسماعیل صفوی در منزل «ابوالفضل علی اف» این عکس را سمبل آرزوی اتحاد و یکپارچگی آذربایجان شوروی با آذربایجان ایران تلقی کرده است.

در همین حال یک منبع آگاه که بتازگی از آذربایجان شوروی بازگشته است در گفتگو با خبرنگار ایرنا در استانبول زمزمه های اتحاد آذربایجان ایران و شوروی در بین مردم آذربایجان شوروی راتأیید کرده است.»

٦ - «تحولات شوروی از زبان بنیاداف»، روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ١٣٧٣١، تهران، ١٨ مهر ١٣٦٨.

٧ - Ikinci, *Turk Tarih Kongresi,* Istanbul, 1943,s. xxxii. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ٦٣).

٨ - Gunaltay Semseddin, *Turk Tarihinin ilk devirlerinden Yakin Sark, Elam ve Mezopotamys,* Ankara, 1937, s. 116-117. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ١٠٠)

٩ - همان کتاب، ص ١٢١، ١٢٨ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ١٠١-١٠٢).

١٠ و ١١ - Kiziog'lu M. Fahrettin, *Her bakimdan Turk olan Kurtler,* Ankara, 1964, s. 5. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ١٠١).

١٢ - *Encyclopedie de Islam, l'article "Turan, Pan-turkisme = pan turanisme", par Minorsky, Livraison N.P. 224, 930* (به نقل از آذربایجان و اران، ص ٨٤).

١٣ - *Ziya Gokalp, Turkculugun esaslari,* Istanbul, 1952, s. 28. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ٦٢، ١١٢).

١٤ - Zulalian M.K. *voprosy drevnei i Srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi* istoriografii, Erevan, izd-vo AN Arm SSR, 1970, str 34-35. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ١١١-١١٢).

١٥ - Engin Arin, *Ataturkculuk ve Moskofluk Turkler savasi. Ataturk yalniz Turklerin degil, butun dunya Turklerin atasidir,* Istanbul, 1953. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ١١٢).

برای اطلاع کامل از نظریات پان تورکیستها درپیرامون ترکان، ر. ک. آذربایجان و اران، ص ٥٩-١١٢.

١٦ - عبدالله‌یف - فتح‌الله، گوشه‌ای از تاریخ ایران، ترجمهٔ غلامحسین متین، تهران، ص ١٩٢ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ٩).

١٧ - عباسعلی جوادی، آذربایجان وزبان آن، اوضاع ومشکلات ترکی آذری در ایران، ناشر: شرکت کتاب جهان، سری خاورمیانه، پیدمن، کالیفرنیا، سال ١٣٦٧، بترتیب ص٧،٨.

١٨ - همان کتاب، ص ١٠

١٩ - همان کتاب، ص ٢٠.

٢٠ - همان کتاب، ص ١٠.

٢١ - عنایت الله رضا، آذربایجان و اران، ص ٦-٧ پیشگفتار.

٢٢ - آذربایجان وزبان آن...، بترتیب ص ١٤، ١٢، ١٨، ٢٥.

٢٣ - همان کتاب، ص ١٣.

٢٤ - همان کتاب، ص ٢٤-٢٥.

٢٥ - همان کتاب، ص ٣.

٢٦ - همان کتاب، ص ٣٧.

٢٧ - جلال متینی، «از آذربایجان تا خلیج فارس»، ص ١٩٧-٢٣٢.

٢٨ - Polibii, Historiae, rec Fr Hultsch Vol. I-IV, Berol. Weidam, 1888-1892. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ١٦).

٢٩ - Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr. G. Kramer. Vol. I-III, Berol, 1884-1982 (به نقل از آذربایجان و اران، ص ١٨).

٣٠ - Diodori, Bibliotheca historica, rec. Frid Vogel, Vol. I-III Lips., Teubn, 1888-1893. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ١٧).

٣١ - C. Plinii secundi, Naturalis historis, D. Detlefsen recens uit, Vol. I-II, Berol,

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1866-1882 (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۱۹).

۳۲ ـ Arriani, anabasis, recognovit G. Abicht, Lips 1886. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۱۸).

۳۳ ـ Josephi Flavii, De bel., VII, 7,4. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۱۶).

۳۴ ـ Geographi Graeci Minores, E. Codicibus recognovit carolus Mullerus, II, Paris, 1882.

(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۱۸).

۳۵ ـ آذربایجان و اران، ص ۲۱.

۳۶ ـ Sprengling, Third Century Iran (Sapor and Kartir), Chicago, 1953, p. 73. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۲۳).

۳۷ ـ Ananii Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII V. Po R Kh. spb. 1877.

(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۳۴).

۳۸ ـ M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan, Per, K. Pathanova, Spb., 1861, str. 154

(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۳۵).

۳۹ ـ ابن خرداد به، المسالک و الممالک، ص ۱۱۸-۱۲۰ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۳۵).

۴۰ ـ ابن قتیبه، ترجمهٔ مختصر «البلدان» بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹-۱۳۰ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۳۶-۳۷).

۴۱ ـ ابن حوقل، صورة الارض، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، تهران ۱۳۴۵، ص۱۲۸، ۸۲، ۹۵. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۳۷-۴۰).

۴۲ ـ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۰-۴۱).

۴۳ ـ اصطخری، مسالک و ممالک، ترجمهٔ فارسی (المسالک والممالک) از قرن ۵-۶ هجری، بکوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۵۸ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۱-۴۲).

۴۴ ـ یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد اول، لایپزیگ، ۱۸۶۶، ص ۱۸۳. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۳).

۴۵ ـ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۸۶ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۳).

۴۶ ـ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، باهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶، ص ۸۵، ۹۱-۹۲، ۱۰۲ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۴).

۴۷ ـ اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۶۱ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۵).

۴۸ ـ محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، باهتمام دکتر محمد معین، جلد اول، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۲، ص ۴۱ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۵).

۴۹ ـ Ianovskii A.O. drevnei Kavkazskoi Albanii, Zhurnal ministr. marodnogo prosveshcheniia za 1846 g., Spb., ch.2 str. 97-136, 161-203. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۶)

۵۰ ـ Dorn B., Kaspii (o pokhodakh drevnikh russkikh v Tabaristan). Spb., 1875.

(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۷).

۵۱ ـ Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii "reol Igrar- -Aliev, izdatelstvo AN AZ SSR, Baku, 1962, str.21.

(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۷).

۵۲ ـ Barkhudarian M., Istorii agvan, Tbilisi, 1902 (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۸).

۵۳ - Bartold V.V, Sochineniia. Tom III. Izdatelstvo "Nauka," Moskva, 1965, str. 334.
(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۹).

۵۴ - Krimskii A.E. stranitsy iz istorii Severnogo ili Kavkazskogo Azerbaidzhana (Klassickeskaia Albaniia), sb. st. v chast E.F. oldenburga, Moskva, 1934, str. 289, 305.
(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۹).

۵۵ - Iampolskii Z.I., K voprosu ob odnoimennost drevneishego naseleniia Atropatery i Albanii, "Tr. Instituta istorii i filosofii". 1954 Tom 4. str. 100, 108.
(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۵۰-۵۱).

۵٦ - "Entsiklopedicheskii slovar," pad redaktsiei profeser. I.E. Andreevskago. Tom 1, spb,. 1980. str 539.
(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۵۲).

۵۷ - Entsiklopedicheskii slovar", Tom XIII, izdateli Brokgauz (Leiptsiq). Efron, Spb 1894, str 818- 819.
(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۵۲).

۵۸ - "Entsiklopedicheskii slovar", Pod redaktsiei Professor I.E. Andreevskago, Tom 1, Spb 1890, str 212-213
(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۵۳-۵٦).

۵۹ - "Kratkara Geograficheskaia Entsiklopediia", Glav, redaktor A.A. Grigorev. Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo Sovetskaia Entsiklopediia. Moskva, 1960, str. 38.
(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۵۷-۵۸).

٦۰ - Bartold v.v. *Sochineniia,* Tom II, chazt 1, izdatelstvo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, Str. 775, 777.
(به نقل از آذربایجان و اران، ص ۴۹-۵۰).

٦۱ - Strabonis, *Geographica,* (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۱۷-۱۸).

٦۲ - Bartold v.v., *Sachineniia,* Tom II, Chast I. Moskva, izdatelstio vostochnoi literatury, 1963, Str. 782. (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۲۱۷).

٦۳ - همان کتاب، ص ۷۰۳ (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۲۱۸).

٦۴ - روزنامهٔ آذربایجان، شمارهٔ ۸۱، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷، باکو، (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۲٦٦).

٦۵ - همان روزنامه، شمارهٔ ۱۸٦، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸، باکو (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۲۲۵).

٦٦ - همان روزنامه، شماره ۲۱۳، ۲۳ آذر ۱۳۲۹، باکو (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۲۲۴).